

هو العليم

نقد دیدگاه احساسی نسبت به واقعه عاشورا

برگرفته از آثار:

حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی

و

حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرهما

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
 وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

رسول خدا می فرماید:

«...و إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَانِ لَدَرَجَاتٍ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ!»^۱ «برای تو در بهشت جایگاهی است که

فقط با تحمل شهادت و این مصائب به آن خواهی رسید.»

گریه بر سیدالشهدا علیه السلام باید گریه عشق باشد نه ماتم

این قدر که در روایات ثواب گریه بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام مترتب شده است برای چیست؟ مگر گریه ثواب دارد؟! هر کس بر هر قضیه‌ای که احساس رأفت و ترحم کند بی اختیار اشکش جاری می شود، حال این چه حسنی دارد؟ کسی که پدر و یا مادرش را از دست داده باشد نیز گریه می کند، گرچه آنان از افسق فساق و اشد معاندین باشند؛ آیا این اشک مستحسن است و بر او ثواب مترتب است؟! افراد عادی از خواندن یک داستان عاطفی و یک رمان احساسی نیز دل شکسته شده و اشک می ریزند، و با تمام شدن کتاب و رمان آن احساس نیز تمام و آن حالت به فراموشی می رود و حالت دیگر جای او را می گیرد، و غیر از یک اتلاف وقت و از دست دادن فرصت چیزی برای انسان باقی نمی ماند.

باید جداً به این مسئله بیندیشیم و راه خود را همان طور که اولیای الهی رهنمون شدند قرار دهیم، و از غلبه احساسات و عواطف پرهیزیم و به حقایق اصیل و مبانی رصین اسلام عاقلانه تر و واقع بینانه تر بپردازیم. امام حسین علیه السلام چه نیازی به گریه و شیون و ناله و فریاد ما دارد؟ او در مقامی منیع و درجه‌ای رفیع، مافوق تصور ما ﴿عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۲ در کمال عزّ و ناز و غناء و بهاء و عظمت متمکن است و احتیاجی به این مجالس ندارد. از اول خلقت آدم تا آخر قیامت کسی یادی از او نکند او را چه باک، که او در حقّ مستغرق است و به وجود حقّ وجود یافته است؛ او دیگر به ما چه احتیاجی دارد؟! او خدا را برای خود

^۱ تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۱۵۶؛ مدینه معاجز، ج ۳، ص ۴۸۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

^۲ سورة قمر (۵۴) آیه ۵۵.

برگزیده است، پس او همه چیز را دارد و ما مساکین دست خالی باید چشم به خوان کرم او بدوزیم؛ آیا نظری کند و گوشه چشمی بنماید یا خیر!^۱

نقد دیدگاه احساسی نسبت به واقعه عاشورا

دیدگاه ما نسبت به مصائب ائمه علیهم السّلام و به خصوص نسبت به قضیه عاشورا یک دیدگاه احساسی است، و این دیدگاه خیلی ضعیف است. ما فقط به سیدالشّهدا نگاه می‌کنیم چون به حضرت تیرخورده و این وضعیّت فجیع و واقعاً غیر قابل تصوّر به این نحو و با این کیفیت به وجود آمده است! نگاه ما همیشه نگاه احساسی و عاطفی است. همیشه به ائمه علیهم السّلام از این دیدگاه نگاه می‌کنیم که امام علیه السّلام چند سال زندان رفته و تبعید شده است، امام علیه السّلام را سمّ دادند و یا زیر ضربات شمشیر قطعه قطعه کردند؛ اما تا به حال هیچ فکر کردیم: این امام که دارای این مصائب و این مشکلات و گرفتاری‌ها بوده، در قبال این مطلب چه برکات و خیرات و چه عوالمی خدا به او داده است؟

وصول سیدالشّهدا به مقامی بالاتر از امامت

روایتی راجع به سیدالشّهدا علیه السّلام هست که «**إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَاتَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ**»^۲ امام علیه السّلام قبل از جریان عاشورا هم امام بودند. امام ناموس عالم خلقت و حقیقت عالم وجود و منشأ همه افاعیل و مفاعیل، هم مؤثّرات هم متأثّرات، در عالم کون است. امام مظهر اسماء و صفات کلیّه پروردگار است؛ ولی صحبت در اینجاست که مطالب دیگری هم هست که آن مطالب از امامت بالاتر است، که خداوند به سیدالشّهدا خطاب می‌کند و می‌فرماید: «اگر بخواهی - با وجود مقام امامت - به آنجا بررسی باید این راه را بروی!» با وجودی که امام هستی و به مقام عصمت مطلقه رسیدی، با این وجود یک چیزهای دیگری در چینه‌مان داریم که لازمه رسیدن به آنها، این است که باید در این مسیر بروی و باید این خصوصیات طی بشود.^۳

عدم تأثیر شدت مصیبت و محنت بر مرتبه امامت

افراد امام را فقط در جنبه و چهره مصائب او می‌نگرند، و امامی برای آنها بیشتر قابل احترام و ارزش است که بر او بیشتر مصیبت و محنت و اذیت از جانب معاندین و ستمگران وارد شده باشد. سیدالشّهداء از این جهت بیش از همه مورد اکرام و اعزاز و توجه است که قضایای عاشوراء بر او وارد شده است، و یا موسی بن

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۰.

^۲ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۳.

^۳ نفحات انس، ص ۶۱.

جعفر علیهما السلام از این جهت مجالسش رونق و رواج دارد که سالها در زندان محبوس و مبتلا به انواع ابتلا و اذیت‌ها و مِحَن بوده است. اما از سایر ائمه علیهم السلام کمتر سخن به میان می‌آید و مصائب آنها کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد؛ و حتی اگر خود سیدالشهداء علیه السلام به نحو دیگری ارتحال پیدا می‌نمود و به این مصائب مبتلا نمی‌گشت، دیگر بازاریش آن رونق و رواج را نداشت و متاعی برای عرضه در آن یافت نمی‌شد. اینان غافل‌اند از اینکه سیدالشهداء قبل از جریان عاشوراء و واقعه کربلا خود یک امام معصوم بود، و امام در هر حال و هر جا امام است، خواه قیام کند و خواه سکوت، خواه در مرئی و منظر تجلی کند و خواه در خانه بنشیند و عزلت اختیار نماید؛ او در همه حال امام است و مقتدا و اسوه.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: **«الحسنُ و الحسینُ إمامانِ قاما أو قعدا»**.^۱

و این حدیث به همه ائمه علیهم السلام سربان دارد و از این جهت حتی به اندازه سر سوزنی بین سیدالشهداء و امام هادی و یا امام عسگری و یا امام باقر علیهم السلام فرقی نیست.

بلی، آنچه فرق است مسئله‌ای است که به واسطه مصائب روز عاشوراء و تحمل آن و تبعات آن برای خود آن حضرت رخ داده است و درجات و مقامات خاصه‌ای جدای از مسئله امامت برای آن حضرت به وجود آمده است؛ چنانچه خود آن حضرت به نقل از کلام جدش رسول خدا می‌فرماید:

و إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَانِ لَدَرَجَاتٍ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ؛^۲ «برای تو در بهشت جایگاهی است که فقط

با تحمل شهادت و این مصائب به آن خواهی رسید.»

و این مرتبه ربطی به امامت و ولایت ندارد؛ این مرتبه با سعه وجودی و سیر در عوالم اسماء و صفات لا یتناهی پروردگار مرتبط است، که از آن به حیثیت عالم بقاء تعبیر می‌شود.

در قضیه عاشوراء مسئله صرفاً زدن و کشتن و اسیر کردن و جنایت و خباثت نبود، این مسئله ممکن است در خیلی از وقایع و حوادث عالم اتفاق بیفتد؛ مسئله مسئله اداره و تدبیر یک امام معصوم بود. ما بیش از آنکه به نفس ابتلائات و مصائب آن روز و پس از آن بیندیشیم، باید به نحوه و کیفیت بروز و ظهور این مسائل فکر کنیم، و باید ببینیم چه عاملی موجب شده است که این حادثه در طول تاریخ بشریت از سایر حوادث ممتاز و مجزا گردد، و چه حقیقتی در بطن و سر این قضیه نهفته است که تمام اولیای الهی و ائمه معصومین علیهم السلام همیشه ما را دعوت به ذکر و اقامه و شرح و بیان این واقعه عظمی و حادثه منحصر به فرد در تاریخ نموده‌اند؟ و چرا باید امام رضا علیه السلام بفرماید:

^۱ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۱۱؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۹۳.

^۲ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

«يَابْنَ شَبِيبَ، إِنَّ كُنْتَ بَاكِيًا لِنَشِيِّ فَاكِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؛^۱ ای

ابن شیبیب، هرگاه خواستی اشکی بریزی، بر مصائب جدّم حسین گریه کن.»^۲

گریه از روی عشق و شوق بر سیدالشهدا علیه السلام

ما فقط به این توجّه داریم که به حضرت تیر و شمشیر خورد و از اسب افتاد و تیر سه شعبه به قلب حضرت خورد. اما عارف به آن حقیقتی نگاه می‌کند که امام علیه السلام با آن حقیقت دارد تمام این جریانات و کارها را انجام می‌دهد؛ آن وقت گریه‌اش می‌گیرد. آن گریه‌ای که او می‌کند با این گریه احساسی ما خیلی تفاوت دارد.^۳ آن اشکی که او می‌ریزد، اشک شوق است؛ نه به خاطر تحت تأثیر احساسات قرار گرفتن.^۴

عارف روح و سیرش با امام حسین علیه السلام وحدت دارد، گریه او بر امام حسین علیه السلام گریه عشق است نه گریه ماتم؛ او معشوق خود را در بالاترین و عالی‌ترین مرتبه جمال و بهاء و نور و عشق می‌بیند و خواهی‌نخواهی سرشک از دیدگانش سرازیر می‌شود و با این اشک و آه خود را به حریم محبوب وارد می‌نماید و روح خود را به روح و نفس معشوق پیوند می‌زند، یاد محبوب او را منقلب می‌کند؛ او نیازی به روضه و ذکر مصیبت ندارد، ذکر سیدالشهداء یک مرتبه او را پرواز می‌دهد و به طیران می‌آورد و تا ابدیت به پیش می‌برد و تا بیکران همراه با خود آن حضرت در ریاض عالم قدس به سیر و تفرّج و التذاذ از جذبات و جلوات احدیت که بر آن حضرت می‌تابد درخواهد آورد.^۵

حالات اولیای الهی در مجالس سیدالشهداء علیه السلام

وقتی یاد و ذکر سیدالشهداء علیه السلام می‌آمد چنان حالت انقلاب و وجد و شعفی بر سیمای حضرت حدّاد و مرحوم والد - رضوان الله علیهما - نقش می‌بست که وصف ناشدنی است. در ایام محرم (چنانچه ذکر این واقعه را خود حضرت والد - قدس سرّه - در کتاب روح مجرد^۶ ذکر کرده‌اند) آثار وجد و عشق و شور و حال کاملاً از وجنات حضرت حدّاد مشهود بود، گویی حلول این ماه دور جدیدی را در حیات و زندگی او به وجود می‌آورد و حال و هوای او را به کلی عوض می‌نمود. گرچه او تماماً و مستمراً با محبوبش حضرت سیدالشهداء علیه السلام اتحاد و معیت داشت، اما ورود در این ماه برای او جاذبیت و تالّو دیگری را

^۱ آمالی، شیخ صدوق، ص ۱۱۲؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۸۵.

^۲ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۷۸.

^۳ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۴۶؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۹۰ - ۱۹۳.

^۴ نفحات انس، ص ۶۵.

^۵ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۴۷.

^۶ روح مجرد، ص ۷۸.

به همراه می آورد. صبح ها در منزل ایشان قرائت زیارت عاشوراء و شب ها سخن از حالات و عوالم و حقایق توحیدی متجلیه از نفس آن حضرت بود. در روزهای تاسوعا و عاشوراء به شاگردانشان دستور می دادند به خیابان بروند و در دستجات عزاداری شرکت کنند؛ و خود نیز در انقلاب عجیبی بسر می بردند، اشک بدون اختیار مانند ناودان بر چهره ایشان جاری بود و قدرت بر تکلم و معاشرت را از ایشان سلب می کرد، ولی آرام و بی سر و صدا و به دور از های و هو در درون خود با معشوق به راز و نیاز و نجوا می پرداختند.^۱

ذکر مداوم مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - در هنگام قیام

آقای حدّاد ذکرش در موقع بلند شدن «یا صاحب الزّمان» بود؛^۲ آن وقت آنها می گفتند: «اینها ولایت ندارند!» واقعاً چقدر انسان باید در جهل باشد! من در این سفر اخیر که دو سه هفته پیش مشرف شدیم از فرزند ایشان سؤال کردم، او گفت: «هر روز صبح بلا استثناء ایشان اول می رفت زیارت سیدالشهدا، بعد زیارت حضرت ابوالفضل علیهما السلام^۳ و بعد برمی گشت در منزل و صبحانه می خورد.» این کار هر روز ایشان بود، آن وقت می گفتند: «اینها اهل ولایت نیستند!» این عناد تا کجا انسان را می برد!^۴

عشق محض بودن عاشورا

در تمام دهه عزاداری، حال حضرت حدّاد بسیار منقلب بود. چهره سرخ می شد و چشمان درخشان و نورانی؛ ولی حال حزن و اندوه در ایشان دیده نمی شد؛ سراسر ابتهاج و مسرت بود. می فرمود: چقدر مردم غافلند که برای این شهید جان باخته غصّه میخورند و ماتم و اندوه پیا میدارند! صحنه عاشورا عالی ترین مناظر عشقبازی است؛ و زیباترین موطن جمال و جلال الهی، و نیکوترین مظاهر أسماء رحمت و غضب؛ و برای اهل بیت علیهم السلام جز عبور از درجات و مراتب، و وصول به اعلی ذروه حیات جاویدان، و منسلخ شدن از مظاهر، و تحقّق به اصل ظاهر، و فنای مطلق در ذات احدیت چیزی نبوده است.

تحقیقاً روز شادی و مسرت اهل بیت است. زیرا روز کامیابی و ظفر و قبولی ورود در حریم خدا و حرم امن و امان اوست. روز عبور از جزئیّت و دخول در عالم کلیّت است. روز پیروزی و نجات است. روز وصول به مطلوب غائی و هدف اصلی است. روزی است که گوشه ای از آن را اگر به سالکان و عاشقان و شوریدگان راه خدا نشان دهند، در تمام عمر از فرط شادی مدهوش میگردند و یک سره تا قیامت برپا شود به

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص: ۱۸۲.

^۲ رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۱۳.

^۳ جهت اطلاع بیشتر پیرامون کیفیت زیارت رفتن مرحوم حدّاد - رضوان الله علیه - مراجعه شود به روح مجرد، ص ۳۴ و ۳۵ و ۱۹۶.

^۴ نفحات انس، ص: ۶۸.

سجده شکر به رو در می افتند.

حضرت آقای حدّاد می فرمود: مردم خبر ندارند، و چنان محبّت دنیا چشم و گوششان را بسته که بر آن روز تأسف میخورند و همچون زن فرزند مرده می نالند. مردم نمی دانند که همه آنها فوز و نجات و معامله پر بها و ابتیاع اشیاء نفیسه و جواهر قیمتی در برابر خزف بوده است. آن کشتن مرگ نبود؛ عین حیات بود. انقطاع و بریدگی عمر نبود؛ حیات سرمدی بود.

می فرمودند: شاعری وارد بر مردم حَلَب گفت:

گفت:

آری، لیک کو دور یزید *** کئی بُد است آن غم، چه دیر اینجا رسید
چشم کوران آن خسارت را بدید *** گوش کزان این حکایت را شنید

در دهه عاشورا حضرت آقای حدّاد بسیار گریه می کردند، ولی همه اش گریه شوق بود. و بعضی اوقات از شدت وجد و سرور، چنان اشکهایشان متوالی و متواتر می آمد که گویی ناودانی است که آب رحمت باران عشق را بر روی محاسن شریفشان می ریزد.^۱

آری، مرگ برای سید الشهداء سید مظلومان علیه السلام عین درجه و ارتقاء و فوز و نجات است. لهذا در روایت وارده در مبحث «معاد شناسی» آمد که در روز عاشورا هرچه آتش جنگ افروخته تر می شد و مصائب آن حضرت افزون تر، چهره منورش بر افروخته تر و شاداب تر می شد.

تشریح حضرت حدّاد وقایع عاشورا را همچون امام حسین علیه السلام

وَ كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَ تَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَ تَسْكُنُ نَفْسُهُمْ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: أَنْظَرُوا لَا يُبَالِي بِالْمَوْتِ!

فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ! فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ يَغْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَ النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ. فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقَلَ مِنْ سِجْنِ إِلَى قَصْرِ!؟
إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ؛ وَ الْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَنَاتِهِمْ، وَ جِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَحِيمِهِمْ. مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِّبْتُ!^۲

«ولیکن حال حسین بن علی سید الشهداء علیه الصلّاة و السلام و بعضی از یارانش که با وی بودند چنین بود که رنگ صورت هایشان می درخشید و اعضاء و جوارحشان آرام می گرفت، و نفس هایشان بدون اضطراب و آرام بود. در این حال بعضی از آنها به بعض دیگر گفتند:

^۱ روح مجرد، ص ۷۸.

^۲ معانی الاخبار، باب معنی الموت، حدیث ۳، ص ۲۸۸ و ۲۸۹؛ و معاد شناسی، از دوره علوم و معارف اسلام، ج ۱، مجلس سوم، آخر مجلس.

ببینید! این مرد ابداً از مرگ ترسی ندارد؛ و آن را ساده و بدون اهمّیت می‌شمرد!

حضرت سید الشّهداء صلوات اللّٰه عليه به آنها گفت: ای فرزندان بزرگ زادگان، و ای عزیزان بلند پایه و ارجمند! صبر و تحمّل و شکیبائی پیشه گیرید! چراکه مرگ چیزی نیست مگر به مثابه پلی که شما را از روی خود عبور می‌دهد از گرفتاری و شدّت و مضرت، به سوی بهشت‌های وسیعه و نعمت‌های جاویدان إلهیه! پس کدام‌یک از شما خوشش نمی‌آید که از زندانی به سوی قصری انتقال یابد؟! ... به درستی که پدرم برای من روایت کرد از رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله که: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر. و مرگ پل عبور است برای اینان به سوی بهشت‌هایشان، و پل عبور است برای آنان به سوی دوزخ گداخته‌شان. نه من دروغ می‌گویم، و نه به من دروغ گفته شده است.»

مطالب حضرت حدّاد درباره عاشورا مختصّ به حالات فناء ایشان در آن هنگام

است

باید دانست که: آنچه را که مرحوم حدّاد فرموده‌اند، حالات شخصی خود ایشان در آن اوان بوده است که از عوالم کثرات عبور نموده و به فنای مطلق فی اللّٰه رسیده بودند، و به عبارت دگر: سفر إلی اللّٰه به پایان رسیده، اشتغال به سفر دوم که فی اللّٰه است داشته‌اند. همان‌طور که در احوال ملای رومی در وقت سرودن این اشعار، و احوال آن مرد شاعر شیعی وارد در شهر حلب نیز بدین گونه بوده است که جنبه وجه‌الخلقی آنها تبدیل به جنبه وجه‌الحقی و وجه‌الرّبی گردیده است؛ و از درجات نفس عبور کرده، در حرم عزّ توحید و حریم وصال حقّ متمکّن گردیده‌اند.

اما سائر افراد مردم که در عالم کثرات گرفتارند و از نفس برون نیامده‌اند، حتماً باید گریه و عزاداری و سینه زنی و نوحه خوانی کنند تا بدین طریق بتوانند راه را طی کنند و بدان مقصد عالی نائل آیند. این مجاز قنطره‌ای است برای آن حقیقت. هم‌چنان‌که در روایات کثیره مستفیضه ما را امر به عزاداری نموده‌اند تا بدین وسیله جان خود را پاک کنیم و با آن سروران در طیّ این سبیل هم‌آهنگ گردیم.

و تازه وقتی که أسفار اربعه طیّ شد، از لوازم بقاء باللّٰه بعد از مقام فناء فی اللّٰه، متشکّل شدن به عوالم کثرت، و حقّ هر عالم را کما هو حقّه رعایت نمودن است که با خداوند در عالم خلق بودن و متّصف به صفات خلقی در عین وحدت ربوبی گردیدن می‌باشد که هم عشق است و هم عزا، هم توحید است و هم کثرت؛ چنان‌که عین خود این حالات در حضرت آقای حدّاد در اواخر عمر مشاهده می‌شد که پس از مقام فناء صرف و تمکّن در تجرد، دارای مقام بقاء بوده‌اند. توأم با همان عشق شدید، در مجالس سوگواری، گریه و عزاداری ناشی از سوز دل و حرقت قلب از ایشان مشهود بود. خود حضرت سید الشّهداء علیه السّلام هم به حضرت سکینه دختر عزیزشان فرمودند:

لا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً *** ما دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي

«قلب مرا با سرشکت آتش مزین، این سرشکی که از روی حسرت می‌ریزد؛ تا وقتی که جان در بدن

دارم!»

و به عبارت مختصر و کوتاه: داستان کربلا داستان بسیار غامض و پیچیده‌ای است. عیناً مانند سگه دو رو می‌باشد: یک روی آن عشق و شور و نیل و فوز حضرت سید الشهداء علیه السلام می‌باشد به آن عوالم، و روی دیگر آن غصه و اندوه و عذاب و شکنجه و گریه می‌باشد. اما کسی می‌تواند آن روی سگه را تماشا کند که این رو را دیده و تماشا کرده و از آن عبور نموده باشد؛ **بِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ**^۱.

توضیحی راجع به علت حالت ابتهاج مرحوم حداد در دهه عاشورا

اصلاً حال و برداشت حضرت آقای حداد از قضایای کربلا با برداشت ما متفاوت است و تفاوت جوهری دارد، یعنی ایشان در یک مرتبه‌ای فکر می‌کنند که اصلاً ما نمی‌فهمیم که حالا بخواهیم شادی کنیم یا عزاداری کنیم، ایشان هم شادی نکردند! کجا مرحوم آقا در روح مجرد آوردند که ایشان شادی می‌کنند؟! ایشان می‌گفتند: «حضرت آقای حداد منبسط بودند»، منبسط یعنی آدم یک نوع حالت بشاشت خاصی که حاکی از رضایت و آرامش درون باشد دارد؛ دیدید بعضیها که بیماری دارند و دکتر به آنها گفته که مریض هستید، وقتی که شما با ایشان ملاقات می‌کنید حوصله ندارند جواب بدهند، این را می‌گویند قبض؛ یعنی منقبض. دیدید بعضیها که چک آنها برگشته اصلاً حال جواب دادن ندارند؛ و وقتی جواب می‌دهند، می‌گویند: «چی؟! و فلان؟!». این را منقبض می‌گویند. دیدید بعضیها که مصیبتی به ایشان وارد شده همیشه حالت انقباض دارند. یعنی در هم رفته‌اند و اخم کردن، درگیر خود بودن، حال و هوای آدم را نداشتن، جواب سوال را ندادن، این را انقباض می‌گویند

انبساط نه، آدم با بعضیها می‌رود سلام می‌کند؛ جواب می‌دهند، «سلام و علیکم» بیا بنشین، برویم چایی درست کنیم. این انبساط است. و لازم نیست حتماً خنده باشد، قهقهه باشد، ممکن است انسان چایی هم بخورد و منبسط بشود، انبساط یعنی؛ حالت بشاشت درون.

آن دیدگاهی که مرحوم آقای حداد نسبت به جریان عاشورا داشتند، آن دیدگاه، آن دیدگاه مراتب فیض پروردگار و ورود اسماء کلّیه جمالیّه پروردگار در نفس حضرت سیدالشهدا است به تمام معنی الکلمه و استیعاب تمام عالم وجود در تحت ولایت و نفس او بوده به واسطه این قضیه‌ای که در کربلا پیش آمده است. آقای حداد به این مرارتها، مصیبتها، بلاها، جنایتها، این فاجعه‌هایی که نظیرش اتفاق نیفتاده نگاه

^۱ روح مجرد، ص ۸۴ - ۸۷.

می‌کند. اینها برای سیدالشهدا چه کرد و او را به کجا رساند؟ به مقام شفاعت کبری رساند به مقامی رساند که اولین از خلقت خدا تا آخرین از خلقت خدا که در ابدیت است همه سر سفره و ریزه‌خوار سفره امام حسین هستند! آدم سر سفره است، ابراهیم سر سفره، موسی سر سفره است و اولیاء، عرفا، بزرگان، ملائکه، جن و انس هر خلقتی که خدا کرده و خواهد کرد در بی‌نهایت ازلی و در بی‌نهایت ابدی و سرمدی بر سر سفره امام حسین هستند این را اگر کسی درک نکند، اگر کسی بفهمد، چه حالی پیدا می‌کند؟ چه حالی پیدا می‌کند؟ دیگر می‌تواند در پوستش بگنجد؟! دیگر می‌تواند اصلاً روی پای خودش قرار داشته باشد؟

یک مثالی من برای شما می‌زنم گاهی اوقات در انسان یک حالات شعفی پیدا می‌شود، آدم اصلاً در آن حال شغف کاری انجام می‌دهد که توجه اطرافیان را جلب می‌کند. می‌گویند چه خبرت است چی شده که اینقدر شنگولی؟ این قدر خوشحالی؟ چه خبر است؟! چی شده مگر؟ برای انسان یک حال شغف فی‌الجمله پیدا شده انسان نمی‌تواند تحمل کند؟!

در یکی از مجالس سیدالشهدا علیه السلام در صبح یکی از رفقا در زمان مرحوم آقا در سابق، وقتی که آن روضه‌خوان روضه امام حسین و اینها را می‌خواند، یکی از رفقا خدا رحمتش کند، مقاماتی و مراتبی داشت در کنار من نشسته بود و همین‌طور گریه می‌کرد، زار زار گریه می‌کرد و من یک‌مرتبه دیدم چنان حال عجیبی پیدا کرد، آن چنان حال عجیبی پیدا کرد، صورتش قرمز شد، برافروخته شد بشاش شد درعین حال که داشت همین‌طور گریه می‌کرد، گریه‌اش قطع نشد ولی یک‌مرتبه عوض شد بهجتی و بهائی پیدا کرد حتی بنده را هم تحت تأثیر قرار داد خیلی عجیب انگار به یک نفر تمام عالم را بدهند، تمام عالم را بدهند چه حالی پیدا می‌کند؟! بعد که قضیه تمام شد بعدها من از او سؤال کردم گفت: در حین اینکه این روضه خوانده می‌شد و مطالب امام حسین گفته می‌شد، یک دفعه برای من یک جرعه زده شد، عجب! آنچه را که خدا به امام حسین داد اگر صدها عاشورا تکرار بشود به گردش نمی‌رسد، صدها عاشورا تکرار بشود آنچه را که داده شد آن مصائب به گرد آن نمی‌رسد، تازه من این را می‌خواهم به شما بگویم که این بنده خدا که در مجلس امام حسین در حال تأثر و در حال بکاء همین‌طور گریه می‌کرد فقط برایش یک جرعه زده شد، شما بیایید نگاه کنید و ببینید که بر سر آقای حداد چه آمده؟! او که دیگر همه مسائل را فهمیده، او که دیگر همه اوضاع در دستش است، او که در همان جایی قرار گرفته که زیر سایه امام حسین قرار گرفته در همان جایی که خود امام حسین است، او دیگر چه حالی دارد؟ من این را می‌خواهم بگویم تازه آقای حداد یک میلیارد آن را در روزهای کربلا ظاهر می‌کرد یک میلیاردش را، ما کجاییم؟! این شادی یعنی شادی به معنای بزن و بکوب است؟! یعنی همان‌طوری که در زیارت عاشورا است؛

«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتْ بِهِ بَنُو أُمَّيَّةَ وَ ابْنُ أَكَلَةِ الْأَكْبَادِ اللَّعِينُ ابْنُ اللَّعِينِ عَلِيُّ لِسَانِكَ وَ لِسَانِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ وَ مَوْقِفٍ وَقَفَ فِيهِ نَبِيِّكَ اللَّهُمَّ الْعَنُ أَبَا سَفْيَانَ وَ مُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ

بْنَ مُعَاوِيَةَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ اللَّعْنَةُ أَبَدَ الْأَبْدِينَ وَ هَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ»^۱

در روز عاشورا باهم کف می‌زنند و دست می‌دهند و همدیگر را ماچ و روبوسی می‌کنند و به هم مبارک باد می‌گویند؟!

پدر بزرگم مرحوم حاج آقا معین شیرازی پدر والده - خدا رحمتش کند - ایشان می‌گفتند: من در روز عاشورا در شام بودم، دیدم در آن جا، - البته نه همه آنها بلکه عده‌ای از آنها - که با همدیگر معانقه و بغل می‌کنند و به هم تبریک می‌گویند، «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتَ بِهِ بَنُو أُمِّيَّةَ»، اینها همان آل یزید هستند، اینهایی که این کار را می‌کنند همان تیر و تبار آل یزید هستند! آنها می‌گفتند که بر امام حسین این مصائب را وارد کردند آیا آقای حداد هم این طور بود؟!

آخر بی‌انصاف، بی‌وجدان، معاند آخر به تو چه بگویم که تو در کتاب و صحبت و منبر خود مسخره می‌کنی روح مجرد را و ایراد می‌گیری؟! آیا آقای حداد هم در روز عاشورا تبریک می‌گفت؟! خوب شد امام حسین را کشتند! خوب شد، بیایید همدیگر را ببوسیم، بروید نقل بخريد و بیاورید! یا این که آن طوری که من می‌دیدم مثل ناودان از چشمش اشک می‌آمد، آیا ابتهاج این است؟! بله، ما نگاه به تیر و شمشیر و جراحت و خونی که می‌آید و اینها نگاه می‌کنیم، خب متأثر می‌شویم.

ما که آن فهم را نداریم، ما که آن ادراک را نداریم، ما که آن شعور را نداریم، طبیعی است باید ناراحت بشویم، نباید خوشحال بشویم، بله هر وقت به آن ادراک و شعور رسیدیم آن حکم خودش را دارد به ما چه ربطی دارد؟ چرا ما بیایم و ادا در بیاوریم، ادا در آوردن ندارد، آنچه که الآن اقتضای ما است این مصیبتی است که هست، بله بنده هم بارها گفتم که ما به این مصیبت فقط نباید فکر کنیم، باید بالاتر را فکر کنیم، این که مرحوم آقا هم در روح مجرد آوردند برای همین است که تلنگر بزنند، فقط همه‌اش گریه نیست، همه فقط در سر زدن نیست، فقط همه‌اش طبل و فلان نیست اینها همه‌اش نیست چیزهای دیگر هم هست، آن چیست؟! آن چیست که حضرت قاسم می‌گوید: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ»^۲ موت از عسل شیرین تر است» چنین چیزهایی هم داریم. آن چیست که وقتی زهیر بن قین خودش در آن شب عاشورا بلند می‌شود و می‌گوید: «اگر هزار بار مرا تگه تگه کنند و خاکسترم را فلان کنند آتش بزنند و فلان، باز دفعه هزار و یکم من همین هستم»^۳ او چه دیده؟!

^۱ مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۷۷۲.

^۲ الهدایة الكبرى، ص ۲۰۴ با قدری اختلاف؛ مدینة المعاجز، ج ۴، ص ۲۱۵.

^۳ الإرشاد، ج ۲، ص ۹۲؛ وَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَالَ وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أُقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَن نَفْسِكَ وَعَن نَفْسِ هَوَالَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ.

پس او شمشیر ندیده، یک چیز دیگر دیده، او نیزه و شمشیر و کشتن ندیده، آن یک چیز دیگر دیده که الآن آقای حداد دیده یا بالاترش را، بالأخره اینها مراتب دارند زهیر گرچه از اصحاب سیدالشهدا بود ولی باز با حبیب بن مظاهر فرق داشت، حبیب بن مظاهر کجا؟ زهیر کجا؟! همه در یک جا هستند در یک خیمه هستند ولی باز اینها مراتب دارند و ما باید پای همه اینها را ببوسیم، از همه اینها باید استشفاء کنیم و طلب شفاعت و اینها بکنیم ولی اینها باز خودشان مراتب دارند، خودشان مراتب خاص دارند!

بنابراین آن شَعَفَى که مرحوم آقای حداد در روز عاشورا و در ایام محرم داشتند و هرچه به ایام روز عاشورا نزدیکتر می شد، ما می دیدیم که حالت ابتهاج ایشان عجیب تر می شود، قرمز تر می شوند، انگار دیگر کم کم به روز عاشورا که می رسد دیگر در پوست خودشان نمی گنجیدند، این برای این است که مدام دارد به آن حقیقت می رسد، مدام به آن واقعه نزدیک می شود، مدام آن قضیه اتفاق می افتد آن چرا که او الآن می بیند اتفاق می افتد. ولی ما نه، وقتی که همین طور که می گذرد و به روز عاشورا نزدیکتر می شویم دائما مصیبت و غم و اندوه ما بیشتر می شود، روز اول محرم یک مقداری است، دوم که می شود، سوم، همین طور چهارم تا روز عاشورا که می شود خب این سیر ما است، اشکال ندارد، خب ما همین هستیم و باید هم همین طور باشیم. ولی در این بین یک خُرده خودمان را به آن سمت بکشانیم، به آن فضا بکشانیم، به آن افکار بکشانیم، به آن مراتب بکشانیم، این منظور ایشان در روح مجرد بوده.^۱

حالات علامه طهرانی در مجالس سیدالشهداء

و اما نسبت به مرحوم والد - رضوان الله علیه - این جانب در تمام مدت عمر خود احدی را ندیدم که این قدر به حضرت سیدالشهداء علیه السلام مانند ایشان عشق بورزد و از هر فرصتی برای اقامه مجالس عزا و ذکر استفاده کند. ایشان نه تنها ما را ملزم به اقامه مجالس عزا و ذکر اهل بیت - چه در مشهد و یا در سایر امکنه - می نمودند، بلکه مجبور می کردند که ذکر مصیبت را با صدای بلند بخوانیم، و اگر کسی تخطی می کرد مؤاخذه می نمودند. در تمام مدت دو ماه محرم و صفر در منازل دوستان و رفقای خود، صبحها مجالس روضه و مصائب اهل بیت دائر بود و خود در آن شرکت می نمودند. در روزهای عاشوراء ما را ملزم می کردند که در منبر به نوحه خوانی و سینه زنی بپردازیم، و خود درحالی که عمامه از سر برداشته بودند بلند می شدند و همراه با مردم به سینه زنی می پرداختند. در شبهای جمعه در مشهد مجلس روضه مختصری با حضور حدود بیست نفر در منزلشان منعقد بود، و فقط ذاکر به ذکر مصیبت می پرداخت و صحبت دیگری در میان نبود و سپس اطعام می دادند. حال، آیا بی انصافی نیست که ما بیایم و بگوییم: ایرادی که بر عرفا وارد است این است که کمتر

^۱ مبانی سیر و سلوک الی الله، مجلس ۲۳ (۲۷/۱۲/۱۴۳۰).

توسلی به ذوات مقدسه ائمه معصومین علیهم السّلام می‌کنند و بیشتر به ذکر سخنان توحیدی می‌پردازند؟! اگر اینها توسل نیست پس توسل در چیست؟

بلی، اینان توسل را برای قضای حوائج دنیوی نمی‌کنند، و همچون عوام به واسطه غلبه احساسات اشک از دیده نمی‌افشانند، و امام علیه السّلام را برای مسائل دنیوی نمی‌خواهند، و توسل را فقط در برقراری مجالس تکراری و تبدل آن به یک عادت روزمره نمی‌دانند، و صرف گریه بر سیدالشهداء را موجب قرب به حقّ و تجرد نفس و اکتساب فضایل معنوی نمی‌شمارند.^۱

رغبت و شوق فوق‌العاده عرفا و اولیای الهی نسبت به احیای ذکر اهل بیت

این اولیای الهی نسبت به جریاناتی که انجام می‌شود نه‌اینکه بی‌تفاوت‌اند، هزار بار از ما نسبت به احیای ذکر اهل بیت راغب‌تر و شائق‌تر هستند. مرحوم آقا به عنوان یک تکلیف به ما توصیه می‌کردند که در ایام محرّم وظیفه شما این است که بروید و از مقاتل برای مردم بگویید. حتی می‌گفتند:

«در دهه عاشورا درس نخوانید، میمنت ندارد. مقتل بخوانید، تاریخ عاشورا را بخوانید و اینها را بروید برای مردم بگویید!»

در برگزاری مجالس همه به اتفاق می‌گفتند: آن قدر که اخلاص در مجالس آقای طهرانی وجود دارد، در خود ما وجود ندارد. بنده از آقایانی که در همان موطن ایشان، خودشان هم مجلس داشتند شنیدم که گفتند: «این را ما می‌دانیم که آن اخلاصی که در اینجا هست، در میان ما نیست.» اولیای الهی این طور بودند؛ خودشان بلند می‌شدند و سینه می‌زدند، خودشان مدّاح و ذاکر را دعوت می‌کردند و اگر روضه می‌خواند و کم سینه می‌زد او را تویخ می‌کردند که چرا امروز کم سینه زدی؟! چرا کم روضه خواندی؟! اگر ما منبر می‌رفتیم و با صدا روضه نمی‌خواندیم یا اینکه کم روضه می‌خواندیم، ما را تویخ می‌کردند. حال و وضعیّت خودشان در آن منبرهایی که سابقاً در طهران می‌رفتند این طور بود.

مرحوم علامه طهرانی: «منبری که در او روضه نباشد مانند غذایی است که نمک

ندارد!»

ایشان می‌فرمودند: «منبری که در او روضه نباشد، مثل غذایی است که نمک ندارد!» و نسبت به بعضی از افراد اعتراض داشتند.

یادم است یک دفعه که مرحوم آقای مطهری آمده بودند خدمت ایشان - چون هر هفته آقای مطهری خدمت ایشان می‌رسیدند - من هم اتفاقاً چند دقیقه‌ای در آنجا بودم - چون می‌آمدم و چایی می‌گذاشتم و

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۸۳.

می‌رفتم - صحبت راجع به کتاب معاد شناسی ایشان شد.^۱ اگر ملاحظه کرده باشید ایشان در پایان هر مجلس یک روزه هم به مناسبت آورده‌اند؛ آقای مطهری به ایشان پیشنهاد می‌کرد: «آقا خوب است این روزه‌ها حذف شود و این کتاب به صورت یک پارچه مطرح بشود!» ایشان فرمودند:

تمام آثار آن مجلس در همین روزه ظاهر می‌شود، و یک کلمه از این روزه نباید حذف شود. التفات کردید؟! این خیلی عجیب است! یعنی ایشان این مطلبی را که آقای مطهری گفتند، نمی‌فهمید؟! این چیزی است که به ذهن همه ما می‌رسد؛ ولی ایشان چه واقعیتی را ادراک کرده که گفته است: «آن اثری که این مجلس دارد با این روزه تثبیت می‌شود»؟ لذا به ما می‌گفتند:

وقتی که مجلس مرا می‌خوانید، نروید به مجلس بعد؛ دنباله و روزه‌اش و آن چند کلمه‌ای را هم که من به عنوان ذکر مصیبت در پایان آن مسئله آوردم، تا آخر مطالعه کنید، بعد بروید سراغ مجلس بعد! یعنی این روزه‌ای که در پایان مجلس است، عبارت است از: آن نورانیت و حقیقتی که انسان را به مبدأ این نورانیت، که سیدالشهدا علیه السلام است، متصل می‌کند. لذا وقتی متصل شد آن مطالب علمی که قبلاً خوانده و صحبت‌هایی که در آن مجلس شده است اثر خودش را می‌گذارد. این قدر ایشان نسبت به واقعه کربلا و آثار و برکاتش عجیب بودند که می‌فرمودند:

زنده باشم یا مرده، یک کلمه از این کتاب‌های من نباید حذف بشود، حتی بعد از فوتم دست به این کتاب‌ها نباید زده شود. عین همین‌ها باید وجود داشته باشد.

معلوم می‌شود این مطلب صرفاً یک مصیبت ظاهری و احساسات و عواطف نیست، صرفاً یک برانگیختن نیست؛ مسئله، بردن در حال و هوای امام حسین علیه السلام است. ایشان می‌خواهند انسان را در آن حال و در آن وضع ببرند؛ و الا این جریانات و قضایا همیشه در طول تاریخ اتفاق افتاده است، چقدر جنایات توسط همین ستمگران تاریخ و حاکمان ظالم اتفاق افتاده است؟! آتش‌ها زدند، افراد را سر بریدند، تیر زدند و تیر باران کردند و چه کردند!

مرحوم قاضی: «بدون توسل به سیدالشهدا انسان هیچ کاری نمی‌تواند بکند!»

لذا دیدگاه و حالت ابتهال و توسل این بزرگان نسبت به واقعه کربلا عجیب بوده است. مثلاً مرحوم قاضی می‌فرمایند: «بدون توسل به سیدالشهدا انسان هیچ کاری نمی‌تواند بکند.»^۲

مرحوم آقای حدّاد هر روز به زیارت سیدالشهدا و حرم حضرت ابوالفضل می‌روند. من از مرحوم

^۱ لازم به ذکر است که در آن وقت هنوز کتاب معاد شناسی چاپ و منتشر نشده بود، و نسخه خطی آن را مرحوم والد - رضوان الله علیه - به مرحوم مطهری نشان داده بودند.

^۲ رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۹۵.

آقا سؤال کردم، ایشان گفتند:

«انفتاحی که برای مرحوم آقای حدّاد شده، در حرم حضرت ابوالفضل سلام الله علیه و با توسّل به ایشان بوده است.»

مرحوم آقای حدّاد وقتی به کاظمین مشرف می‌شدند این خاک‌های لای ضریح موسی بن جعفر علیهما السلام را - که آن موقع آمیخته‌ای از فلز و چوب بود - را برمی‌داشتند و به سر و بدنشان می‌کشیدند. شما این قضیه را از چه کسی دیده‌اید؟! این کارها یعنی چه؟ آیا این توسّل واقعی است، یا اینکه بر سرمان بزنیم و داد و هوار بکشیم و در مجالس روضه صدا از خود بلند کنیم و نعره‌ها بکشیم؟! برای چه؟ برای اینکه خودمان را نزدیک‌تر کنیم! نه آقا، اینها همه‌اش تئاتر و بازی است، این مجالس بازی است!^۱

^۱ نفحات انس، ص ۶۸ - ۷۱.